**بسم الله الرحمن الرحیم**

**تخالف الحجج**

**استاد آیت الله عندلیب همدانی**

**جلسه چهل و دوم\_ 25 آذر 1399**

چون رسم بر این شد که در ابتداء هر بحثی نخست فرمایش حضرت آقای سیستانی دامت برکاته تقریر و توضیح داده شود، و آنگاه فرمایش شیخنا الاستاد دامت برکاته، در جلسات گذشته، فرمایش آقای سیستانی در مورد ورود توضیح مفصل داده شد.

[کلام آیت الله وحید در ورود]

اما در تقریرات شیخنا الاستاد، به صورت بسیار گذرا و مختصر تحت عنوان خروج الورود عن بحث التعارض، مطالبی را بیان فرموده­اند. ایشان هم معتقدند که بحث ورود از تعارض جداست. چون آنجا که دو دلیل داشته باشیم، یکی وارد، یکی مورود، دلیل وارد وجدانا، موضوع دلیل مورود را بر می دارد، به تعبیر ایشان، ان موضوع احدهما، یعنی مورود **ینتفی وجدانا ببرکة بالتعبد بالدلیل الآخر**. همین که تعبدا وارد ثابت شد، مورود موضوعش زائل می شود، زوالا حقیقیا. این در مورد ورود تضییقی او تحققه کذلک که این اشاره است به ورود بالتوسعه. یعنی تعبد به وارد باعث می شود، موضوع دلیل دیگر واقعا محقق شود. **فیکون التعبد، وجدانیاً و ثبوت المتعبد به بالتعبد**، حال که با آمدن یکی دیگری موضوعش می رود، پس تعارضی بین الوارد و المورود نیست. ایشان سه مثال را بیان می کند. یکی در قاعدۀ قبح عقاب بلا بیان، دیگری در قاعدۀ اشتغال عقلی، و سوم در قاعدۀ تخییر عقلی.

[سه مثال برای ورود]

اما مثال اول. می فرماید موضوع قاعدۀ قبح عقاب بلا بیان، عدم البیان است، نتیجةً هر جا بیان بود، دیگر قاعدۀ قبح عقاب بلا بیان نخواهد بود. همۀ طرق شرعیه، همه اصول شرعیه، بیان هستند، و با آمدن آنها قاعدۀ قبح عقاب بلا بیان، جا ندارد، لذا اگر اماره­ایی قائم شد، بر مثلا حرمت شرب توتن، اینجا دیگر نمی توانید قاعدۀ قبح عقاب بلا بیان را، جاری کنید. اگر اصلی مثل استصحاب و دیگر اصول قائم شد بر امری، این اصل نحوه ایی از بیان است و با آمدن آن، قاعدۀ قبح عقاب بلا بیان، منتفی است.

مثال دوم اشتغال عقلی، موضوع اشتغال عقلی، احتمال ضرر است. **اعنی العقاب الاخروی، و مع وجود المُأَمِن الشرعی و لو کان اصلا عملیا ینتفی امکان العقاب وجدانا**. اگر شما احتمال عقاب بدهید و آن گاه اصل عملی برائت را مثلا مشاهده کنید که مُأَمِن هست، با وجود این اصل مُأَمِن دیگر وجدانا احتمال عقاب نمی دهید.

مثال سوم؛ **و موضوع تخیر العقلی عند دوران الامر بین المحذورین التحیر فی مقام العمل بهما**، کجا سراغ تخییر می روی که جایی تحیر در مقام عمل داشته باشی. کجا تحیر در مقام عمل داری؟ عند دوران الامر بین المحذورین. در جایی که علم اجمالی می گوید یکی از این دو را باید انجام دهی. و هیچ کدام بر دیگری ترجیح ندارد، حال، اگر یک بیان شرعی آمد، و تو را از تحیر در مقام عمل خارج کرد، این بیان شرعی موضوع حکم عقلی را وجدانا از بین می برد، چرا؟ چون شما دیگر متحیر نیستید.

این تمام بحث ایشان در مورد ورود.[[1]](#footnote-1)

اگر چه فقط به یک اشارۀ مختصر در دو کلمه «او تحققه کذلک» به ورود بالتوسعه هم اشاره فرموده اند اما توضیحی بیشتر راجع به ورود بالتوسعه بیان نفرموده اند. ما آن را قبلا از بیان مرحوم آخوند در ذیل توضیحی که از حضرت سیستانی می دادیم اشاره کردیم و آن ورود ادله ایی است که بر قاعدۀ حُسن عقاب مع البیان داریم، اگر چیزی بیان شد، آنچیزی که بیان شد موضوع درست می کند، برای قاعدۀ حسن عقاب مع البیان.

من چون مقید بودم ابتداء سخن این دو بزرگوار را که جز آخرین تحقیقات در باب تعادل و تراجیح است بیان شود، این فرمایش را هم توضیح دادیم.

[سیر تاریخی ورود در کلام اصولیین]

از این جا به بعد یک سیر تاریخی دارم در مورد واژۀ ورود، که طبیعتا، اشاراتی به حکومت، و نیز تخصیص و تخصص خواهد .

[ورود در کلام شیخ انصاری]

شما می دانید این اصطلاحات از شیخ انصاری رضوان الله تعالی علیه شروع شده، من از ایشان شروع می کنم. در تقریرات ایشان چنین آمده است:

**فلا اشکال فی ورود الدلیل الاجتهادی علی الاستصحاب فی ما لو کان مفیدا للقطع**. اگر دلیل اجتهادی ما مفید قطع باشد، وارد بر استصحاب خواهد بود. چرا؟ چون در استصحاب فرمود «لا تنقض الیقین بالشک»[[2]](#footnote-2).

اگر من آمدم دلیل اجتهادی یقینی مثل خبر متواتر، اقامه کردم، دیگر نقض یقین به شک نیست. چون فرض این است که با آمدن آن دلیل اجتهادی یقینی، یقین پیدا کرده ام بر ارتفاع حالت سابقه. شد نقض الیقین بالیقین.

ادامه می دهد می فرماید: **مثل ذلک نسمیه، بالورود،**

نسبت بین دلیل اجتهادی قطعی را، با استصحاب که بسنجیم، این جا اسمش را ورود گذاشته اند

**و تحقیقه، ان یکون الدلیل علی وجهٍ بالتحققه، یرتفع محل الآخر، و ینتفی موضوعه**،

محقق شدن ورود، در جایی که دلیل به گونه ایی باشد خواهد بود که تا این دلیل الف بیاید ، موضوع دلیل باء منتفی شود.

پس یک مثال قطعی برای ورود از زبان واضع اصطلاح ورود، و آن ورود ادلۀ قطعیه بر استصحاب است.

حال اگر ادلۀ اجتهادیه ما ظنیه بود، این جا چه باید کرد؟ می فرماید عده ایی ممکن است تصور کنند، اینجا هم همان نسبت بین ادلۀ قطعیه با استصحاب بود، با ادلۀ ظنیۀ معتبره هم نسبت به استصحاب باید همین رابطه را برقرار کرد و همان گونه که تقدیم ادله قطعیه را بالورود دانستیم، بر استصحاب تقدیم ادلۀ ظنیه معتبره را هم بالورود می نامیم. چرا؟ **لانتهاء الظن الیه**. چون ما اگر به ظنون خاصه عمل می کنیم با این که گفته اند ظن مرجعیت ندارد، از باب این است که پشتبانۀ ظنون خاصه پس دلیل قطعی است پس این ظن بالاخره منتهی به قطع می شود و همانگونه که ادلۀ قطعیه بر استصحاب وارد بود، ادلۀ ظنیه مستند به قطع نیز بر استصحاب وارد است. همانطور که آنجا اگر نقض یقین می کردیم، نقض یقین به بقین بود، این جا هم نقض یقین به یقین است بالمآل.

شیخ اعظم این سخن را قبول ندارد:

**الا انه کلام خال عن التحقیق لان المناط فی الورود هو ارتفاع موضوع الدلیل حقیقتاً و لا یتحقق ذلک الا بعدتحقق الیمین الواقعی الوجدانی**،

ما اگر اسم جایی را ورود گذاشته اییم، آنجایی نامش ورود است که با آمدن وارد حقیقتا موضوع مورود از بین برود و این هم جایی است که یقین واقعی وجدانی پیدا کنیم. نه این که ظنی داشته باشیم، هنوز ولی این ظن دلیل قطعی بر حجیت داشته باشد. اینجا سخن از رفتن واقعی است فی الموضوع. اگر یقین آمد، شک می­رود. اینجا بالمنزلة الیقین آمده، چیزی که به منزلة الیقین است، لوازم حقیقت یقین را ندارد، یکی از لوازم حقیقت یقین نبود شک است. اما آنجا که کالیقین آمد، همان کاف باعث می شود شما نتوانید حکم کنید که لوازم حقیقی یقین محقق می شود و دیگر شکی در کار نیست.

**فالتحقیق انه لیس من الورود بل هو من جهة التحکیم**. این جا به نظر آقای شیخ حکومت است نه ورود.[[3]](#footnote-3)

می گوید گاهی امر اشتباه می شود، گمان می کنند وقتی ادلۀ اجتهادیه ظنیه آمد، موضوع استصحاب حقیقتا از بین می رود، این ها غفلت دارند از این که باز آن شک واقعی حسا باقی است، غافل اند از این که شک واقعی حسا در مورد استصحاب هنوز هست، فلا یتحقق الورود، اگر اماره آمد بتواند حقیقتا، شک را از ما بگیرد، این می شود ورود، دیگر جای استصحاب نیست، چون موضوع استصحاب شک است اما امارات نمی تواند شک را واقعا ببرد. هنوز بالحس در وجود ما شکی خواهد بود لذا نسبت امارات بالستصحاب به نظر شیخ ورود نیست، حکومت است.[[4]](#footnote-4)

اما باز اوائل بحث تعارض می گوید:

وارد و مورود از بحث تعارض خارج هستند **و خرج بذلک الوارد و المورد کالادلة الاجتهادیۀ و الاصول الاعملیه**، نسبت بینشان وارد و مورود است، **لعدم التنافی بین المدلولین فیهما. فان رحی الاصول العملیه تدور علی عدم العلم و من المحال اجتماعه مع العلم، کما هو المعتبر فی الدلیل الوارد.[[5]](#footnote-5)**

اینجا عبارت گویا نبود، عبارت گویا همان عبارت قبلی بود، با توجه به آن عبارات، باید این عبارت را معنا کنید، مرادش این است که دلیل اجتهادی قطعی، این بر اصول عملیه ورود دارد، بحث دلیل اجتهادی ظنی را که به حکومت برگرداند، دلیل اجتهادی قطعی بر اصول عملیه ایی مثل استحاب ورود دارد.

این فرمایش، شیخ در تقریرات.

اما در رسائل. آن جا می گوید اصول عقلیه، احتیاط، تخییر، برائت عقلیه اگر در نظر گرفته شود، دلیل هر دلیلی می خواهد باشد، **وارد علیه و رافع لموضوعه**. این بیانی که از حضرت استاد دامت برکاته همین امروز نقل کردم ریشه­اش این عبارت شیخ اعظم است. می فرماید **لان موضوع الاول عدم البیان و موضوع الثانی** یعنی احتیاط **احتمال العقاب**، و **مورد الثالث** تخییر عقلی، **عدم المرجح لاحدی الطرفی التخییر و کل ذلک یرتفع بالدلیل العلمی المذکور**، آن دلیلی ظنی معتبر که آمد، موضوع اصالة البراعة عقلیه، موضوع اصالة الاحتیاط عقلیه و موضوع تخییر عقلی از بین می رود.[[6]](#footnote-6)

فرمایش شیخ ادامه دارد ان شاء الله در جلسۀ آینده و بعد سراغ تلامذه شیخ و بعد فرمایش مرحوم آخوند که ما توقف بیشتری خواهیم کرد چرا که خواهید دید بین این دو فرمایش اختلافاتی دیده می شود.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین .

1. ر.ک: المغنی فی الاصول، صفحۀ 12 و 13. [↑](#footnote-ref-1)
2. ر.ک: الكافي (ط - الإسلامية)، ج‏3، ص: 352. [↑](#footnote-ref-2)
3. ر.ک: مطارح الانظار، جلد 4، صفحۀ 411. [↑](#footnote-ref-3)
4. همان، صفحۀ 418. [↑](#footnote-ref-4)
5. صفحۀ 523. [↑](#footnote-ref-5)
6. ر.ک: جلد 4، صفحۀ 12 [↑](#footnote-ref-6)